

بر خاک می کشید.

«- تاج خاری بر سرش بگذارید!»

□

و آوازِ درازِ دنباله ی بار

در هذیانِ دردش

یکدست

رشته ئی آتشین

می رشت .

«- شتاب کن ناصری ، شتاب کن !»

□

از رحمی که در جان خویش یافت

سیک شد

و چونان قوئی مغرور

در زلالی خویشتن نگریست .

«- تازیانه اش بزیند!»

□

رشته ی چرم باف فرود آمد

و ریسمان بی انتهایِ سرخ

در طولِ خویش

از گرهی بزرگ

بر گذشت .

«- شتاب کن ناصری ، شتاب کن !»

□

از صف غوغای تماشاگران

العازر

گام زنان راهِ خود گرفت

دست ها

در پسِ پشت

به هم در افکنده ،

و جان اش را از آزارِ دینی^۱ گزنده

آزاد یافت :

«- مگر خود نمی خواست ، ورنه می توانست !»

□

آسمانِ کوتاه

به سنگینی



شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بر آوازِ رو در خاموشیِ رحِم
فرو افتاد.

سوگواران

به خاک پُشته بر شدند

و خورشید و ماه

به هم

بر آمدند.

۱۳۴۴/۱۱/۷

و بسیاری دیگر از سروده‌های شاملو چندوجهی است مانند شعر «پریا» که از روی آن نام‌ها گذاشتند و به خاطر وزن خوش آن علاقه‌مندان شعرش از بر کردند و در سینه‌های جوانان - و حتی کودکان - محفوظ است. اگرچه سخن درباره‌ی نقد هفت پیکر و خرده‌گیری بر کار شاملو و دیگران از پژوهشگران بسیار زیاد خواهد بود با این همه به نقل قصه‌ای کوتاه بسنده می‌کند تا اثر هنر شاملو در لحظه‌های رهایی از دهلیز تنگبار جبر و زور اندکی معلوم شود و به همین نیز بسنده می‌کند که موضوع مورد بحث ما این مقوله نیست.

عزیزی می‌گوید: در یکی از مراکز دانشگاهی درس می‌خواندم و دانشجو بودم، چهل و دو سال پیش. و نامزدم و خانواده‌ام در زادگاهم بودند در قصبه‌ای با فرهنگ خاص و مردم پاک و آزاده‌ی خودم، دو سال تمام از عقد ازدواج ما می‌گذشت و به خاطر آداب و رسوم خاص محلی قادر به برپایی مراسم عروسی نبودیم که در یک کلام می‌گویم، یک هفته‌ی تمام سُرنا و دهل می‌زدند و در حیاط خانه رقص چوبی می‌کردند، همه‌ی خویشان و آشنایان برای یک هفته دعوت می‌شدند. بساط رقص و شام و نهار گسترده می‌شد، شب زفاف داماد را بر سر خوانچه‌ای می‌نشاندند و از مردم و مهمانان حاضر پول جمع می‌کردند و از فردای آن روز دادن قرض‌ها شروع می‌شد که همه‌ی سورات مهمانی را نسیه می‌خریدند و ای بسا که با چاقوی نابه جای یک مسبت بی‌شعور، عروسی به هم می‌خورد و خانه‌ای ویران می‌شد و خانواده‌ای به فلاکت کشیده می‌شد...

می‌گوید: من هرگز نمی‌توانستم جامه‌ی دامادی پوشیده بر سر سفره‌ی گدایی بنشینم و بر قد و قواره‌ام نگاه بکنند و پول بدهند. سرانجام پنهانی با نامزدم قرار گذاشتیم بی‌جهیزیه - و باشلق یعنی پولی که داماد قبلاً از مهریه می‌داد - سوار اتوبوسی شدیم و از آن مهْد کهن رسم خویش فرار کردیم و اما به جای ترس و دلپره همه‌ی راه را با دلخوشی و دلنشینی این بیت از شاملو را زمزمه می‌کردیم:

شهر ما صدش میاد

صدای زنجیرهاش میاد...

و این شعر، یعنی شعر پریا را شاملو به «فاطی ابطحی کوچک و رقص معصومانه‌ی عروسک‌های شعرش» سروده است و دقتی کوچک باید تا گفته شود موضوع این شعر چیست و هنرمند زمان ما چرا می‌گوید: زار و زار گریه می‌کردن پریا!

«یکی بود یکی نبود

زیر گنبد کبود

لخت و عورتگ غروب سه تا پری نشسته بود

زار و زار گریه می‌کردن پریا

مٹ ابرای باہار گریہ می کردن پریا.
گیس شون قد کمون رنگ شبق
از کمون بلن ترک
از شبق مشکی ترک
روبروشون توافق شهر غلامای اسیر
پشت شون سرد و سیا قلعه‌ی افسانه‌ی پیر.
از افق جرینگ جرینگ صدای زنجیر می‌اومد
از عقب از توی برج ناله‌ی شبگیر می‌اومد...»

در جدال با خاموشی / ص ۸۱

وزن این شعر با قافیه‌های زیبای آن بحثی دارد و معنای هر کلمه از کلماتش با کنایه‌ها و استعاره‌ها و به‌طور کلی شکل‌های خیالی نهاده در آن موضوع دقتی است و در این گفتار و نقد مطلقاً این مطالب مطرح نیست بلکه سخن بر سر مسؤلیت و تعهد فرهنگی و ادبی و در نهایت ملی و میهنی است که همه‌ی ملت‌های جهان صمیمانه آن را ارج می‌نهند و شخصیت و موجودیت خویش را در شناسنامه‌ی تاریخی-فرهنگی خود نگه‌داری می‌کنند، چنان‌که نظامی گنجه‌ای در بحرانی‌ترین برهه از تاریخ ایران زمین (قرن ششم) می‌گوید: به هر مدلتی تن در دادم و هر ناساز و نامردی را وصف و مدح کردم تا «با استادی تمام این زبان و فرهنگ را با خلق آثارم نگه‌داری بکنم»

گه آن بی‌پرده را موزون کنم ساز
گه این گنجشک را گویم زهی باز!
ز هر زاغی به جز چشمی نجویم
به هر زیغی جز احسنی نجویم
نگه دارم به چندین اوستادی
چراغی را در این طوفان بادی

خسرو و شیرین

۲) آغاز نقد روایت شاملو

«روزی ما دوباره کبوترهامان را پیدا خواهیم کرد نانی و مطالعات فرهنگی
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

□

روزی که کم‌ترین سرود
بوسه است
و هر انسان
برای هر انسان
برادری ست
روزی که دیگر درهای خانه را نمی‌بندند
قفل
افسانه‌ی ست
و قلب
برای زنده‌گی بس است...»

احمد شاملو / افق روشن ۳

هم چنان که زنده یاد احمد شاملو هر چه به نظرش رسیده در متن هفت پیکر نظامی تغییر داده من هم می خواستم بنویسم: «برادری است و خواهری است» تا زنان و مادران را فراموش نکنیم! و می خواستم بگویم: «و مهربانی دست زیبایی را خواهد بوسید» تا استعاره ای خیالی بسازم از فرزندی و مادری، یا عاشقی و معشوقی؛ گفتم: شاعر استعاره ای خیالی ساخته است از دور فقی همراه و این تحریف خطاست و آن بینش شاعر است در طریقتی خاص، بهتر است دست نزنیم. و باز می خواستم بنویسم: «افسانه ای» نه «افسانه ای»، یا «زندگی» نه «زنده گی» (با «ه»); دیدم این خط و نوشته ی شاعر است و حامل پیامی است قطعاً، و گر نه او خوب می داند سرگذشت این «گ» در «زندگی» از مقدمات زیانشناسی است و این خط که ما می نویسیم زیبایی سحرانگیزی دارد اگر چه هفده نشانه با هفده عیب در دانگیز برگرده اش نشسته است. سرانجام گفتم: بهتر است به جای این مسائل به معنی این شعر زیباتر از هر همزادی بیندیشم که همین سخنان را نظامی گنجه ای پدر شعر هنرمندانه ی فارسی در «دیار دادپرور» به نظم مثنوی سروده است و انصاف باید که زبان شاملو - و در واقع زبان شعر غیر سنتی - زبان دیگری است و نمک و شیرینی با هم دارد و اگر به اقتضای حال نوشته شود یعنی با گشادگی زبان و رسایی معنی (فصاحت، بلاغت) همراه باشد حیرت آور است و در شعر شاملو اغلب - نه همیشه - این حادثه رخ داده است.

تا نمکش با شکر آمیخته شکر شیرین نمکان ریخته

مخزن الاسرار، نظامی

و ما هنوز هم نمی دانیم نظامی گنجه ای آن فرزانه ی بلامنازع حکمت و شعر چرا به پسر خود گفته است:

در شعر میبچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

زین فن مَطَلَب بلند نامی کان ختم شده ست بر نظامی!

لیلی و مجنون

من هرگز نمی توانم بپذیرم که سعدی یا حافظ و حتی ابوالقاسم فردوسی دو قرن پس و پیش از نظامی به این بلندنامی نرسیده اند! نه تنها این نام آوران بلکه بسیاری دیگر در سخنوری از حد حسن گذشته اند. اما سر رشته را رها نکنم که گم می شود، در بیان سرچشمه ی اندیشه ی شاملو در شعر هملت، باید چندبیتی از نظامی یعنی مدینه ی فاضله ی او در اقبالنامه نقل بشود تا اگر کسی به داوری بنشیند، از روی انصاف گواهی بدهد که سبب شعر رها از ترازوی دو کفه ای وزن و قافیه، مزه ای خوش تر و دلنشین تر دارد و گاهی با شعر حافظ و نظامی کوس برابری می زند. و اما نظامی در اقبالنامه چنین می سراید که اسکندر، با ره بسیجان خویش (مجاهدین راه و سپاه خویش) به شهری آراسته رسید که در آن جا از چوپان و دروازه و در و قفل و پاسبان و دروغ و تجسس خبری نبود و اختلاف طبقاتی هم نبود و همه «راست قسم» بودند. یعنی در مال و دارایی مساوی. و این همه عقاید نظامی گنجه ای است و می گوید: وقتی اسکندر پرسید که شما کیستید؟ - گفتند:

چنان دان حقیقت که ما این گروه که هستیم ساکن در این دشت و کوه

گروهی ضعیفان دین پروریم سر مویی از راستی نگذریم

نداریم بر پرده ی کژ بسیج به جز راست بازی نداریم هیچ ...

پذیریم هرچ آن خدایی بود خصومت، خدای آزمایی بود ...

ندارد ز ما کس ز کس مال بیش همه راست قسمیم در مال خویش ...

نداریم در خانه ها قفل و بند نگاهبان نه با گاو و با گوسفند ...

بکاریم دانه ، گه کشت و کار
نگهدار ما هست یزدان و بس
نداریم چیزی کس از کس دریغ

سپاریم کشته به پروردگار ...
به یزدان پناهیم و دیگر نه کس ...
نخواهیم جو سنگی از کس به تیغ

اقبال‌نامه ۴ / بند ۲۷

این مقدمه و این ابیات نقل شد به خاطر آن که گروهی بر آن باور هستند که احمد شاملو با فرهنگ ایرانی و آثار کهن فارسی بیگانه بوده است و هرچه دارد همه از دولت فرهنگ غربی و شمالی دارد، چنین نیست، و حتی اگر فرم و شکل شعر غیر سنتی را برخی از اهل ادب مغرب زمین مدعی هستند که شاملو از غرب گرفته، ای کاش، مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری را می‌خواندند و حتی مقامات حمیدی و حریری را می‌دیدند و باور می‌کردند که این فرم در فرهنگ ما هستی یافته و خود موضوع کتابی است: «در زبان پهلوی مانند اشعار عامیانه و محلی که اکنون رایج است بنای وزن بر کمیت هجاها و تکیه‌ی کلمه قرار داشته». (وزن شعر فارسی / دکتر پرویز ناتل خانلری) ۵ و باتوجه به شعر عروضی قفسه بندی شده در دو خط موازی وزن و قافیه است که حضرت مولانا می‌فرماید:

معنی اندر شعر جز با خط نیست چون فلاسنگ است و آن را ضبط نیست ۶

البته مولانا شعر مبنی بر عروض المعجم را می‌گوید که شاعر ناگزیر از رعایت وزن و قافیه است:

رستم ازین بیت و غزل، ای شه و سلطان ازل مفتحلن مفتحلن مفتحلن کشت مرا ۷

این سخن شرحی مفصل دارد تا معلوم شود مثنوی خود فرم خاصی است، برای گریز از قافیه در غزل و قصیده و قطعه ... و شعر غیر سنتی، اگر از غرب هم تأثیر پذیرد، این نگرش و تأثر با شاملو شروع نمی‌شود. البته ناگفته نماند که شاملو از وضع وزن شعر اروپایی آگاهی کامل داشته ولیکن درست دنباله‌رو آن نبوده و با سبک ممتازی که دارد پیرو زنده‌یاد نیما یوشیج پیشرو جدی شعر معاصر و رهبر این راه نیز نبوده، بلکه درست بر آن باور بوده است که راه نومی که نیما - و دیگران پیش از نیما - در پیش گرفته‌اند درست است و او خود لحظه‌ای نیز از دقت در شعرهای شاعران زمان خود غافل نبوده و ظاهراً شب و روز شعر کهنه و نورا می‌خوانده است و این که گفتیم «شهر او تاد» نظامی را خوانده و از آن نیز - بی‌گمان - متأثر می‌بوده، این سخن بدان معنی نیست که به عقاید نظامی باورمند بوده و بر آن بوده است که در شعر افق روشن، برای کامیار شاپور بگوید: روزی فرامی‌رسد که «گروهی ضعیفان دین پرور در دیار دادپرور گردم می‌آیند و ...» نه، شاملو از پیدا کردن کبوترها - آن هم به احتیاط - سخن می‌گوید و نمی‌گوید: کبوترها مان را پرواز خواهیم داد» بلکه می‌گوید: «دوباره پیدا خواهیم کرد». و این کبوترها معنایی فراسوی ملی‌گرایی دارد و نمادی خاص برای صلح و آشتی جهانی است. باید گفت که سخن گفتن درباره‌ی هنرمندی آسان نیست که از استثنائات تاریخ ادبیات زبان ما به شمار می‌رود و نزدیک به شصت سال با دلی پرامید در راه‌های پُرپیچ و خم و گردنه‌های پرخطر - و دیر زمانی نیز در جاده‌های ورود ممنوع! - گام برداشته و تا آخرین نفس با همه‌ی رنج‌ها و دردها و تحقیرها جنگیده و حتی گاهی زخم خورده و خسته برای ملتی بزرگ و فرهنگی استوار و ناپیدا کرانه شعر سروده تا با زبان زیبای فارسی پاک و پالوده از آلودگی‌ها حرف دلش را بنویسد. و از آغاز تا پایان، راهش را اغلب با امید و با یاد یاران و همراهان خویش و در هنجار ستاره‌ای قطبی که آنان نشان داده بودند، سرودگویان به راه افتاده و اگر دیرگاهی نیز در پای صخره‌ای و یا شکاف سنگی، طعم عسلش از راه باز داشته و یاد در میانه‌ی راه، طریقت همراهانش را فراموش کرده و از طی طریق در هنجار نشانی غفلت ورزیده و یاراه را گم کرده سرانجام خود - مانند بسیاری از موارد دیگر - با صداقت تمام در سال‌های پایانی دهه‌ی هشتاد

شمسی و در صفحه‌ی ۴۴۷ از کتاب در جدال با خاموشی چنین نوشته است:
[● تا شکوفه‌ی سرخ یک پیراهن، ص ۱۱.]

... این شعر و شعر دوم حاصل مستقیم پشیمانی و رنج روحی من بود از اشتباه کودکانه‌ی چاپ مثنوی اشعار سست و قطعات رماتیک و بی ارزش در کتابی با عنوان «آهنگ‌های فراموش شده» که تصور می‌کردم بار شرمساری اش تازه‌ام بر دو شمشگینی خواهد کرد. این شرمساری که در بسیاری از اشعار مجموعه‌ی بعدی - «آهن‌ها و احساس» - و در قطعاتی از «هوای تازه» (و به خصوص در «آواز شبانه برای کوچه‌ها») موضوع اصلی‌ی شعر قرار گرفته پیش از آن که زاده‌ی بی ارزش فرم قطعات آن کتاب باشد زاده‌ی تغییرات فکری و مسلکی من بود، دیر، اما ناگهان، بیدار شده بودم. تعهد را تا مغز استخوانهایم حس می‌کردم...، اهل ادب و تحقیق می‌دانند که این اعتراضات جز اهل فتوت و صداقت از کسی دیگر بر نمی‌آید و در عالم علم و تحقیق قدری گران دارد.

در این جا نمی‌توان از هنر شاعری چون زنده‌یاد احمد شاملو سخن گفت که نزدیک به پنجاه شصت هزار صفحه مطلب در کتاب‌ها و روزنامه‌ها درباره‌ی وی قلم زده و نوشته‌اند و خود نیز ده هزار صفحه بیشتر رقم زده است. این جا می‌توان تنها به این نکته اشاره کرد که کمتر توجه کرده‌اند:

«هنرمندانه تر از شعرهای شاملو هنر زندگی و زنده ماندن است»

چنان که از شعرهای وی برمی‌آید پس از کودتای ۱۳۳۳ و پیش از ۱۳۴۳ شمسی، شاعر همیشه احساس می‌کند که همانند بسیاری دیگر از هم‌راهانش مرگ فجیع در دو قدمی او به انتظار نشسته است.
«- نازلی! سخن بگو!

مرغ سکوت جوچه‌ی مرگی فجیع را

در آشیان به بیضه نشسته ست»

شعر نازلی / ۱۳۳۳ / هوای تازه^۸

و اما بعد - به گفته‌ی خودش دیری - در آبنوش چشمه‌ی یک زندگی خوش، شعرهای نابی می‌آفریند که خواندنی است و سرانجام از آن نیز خسته می‌شود و در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۳، آن مرد امید و سفر، «عاشقانه‌ای» را می‌نویسد که الحق غم‌انگیز و باور نکردنی است!

«بیتوته‌ی کوتاهی ست جهان

در فاصله‌ی گناه و دوزخ

خورشید

همچون دشنامی برمی‌آید

و روز

شرمساری‌ی جبران ناپذیری است...

عشق

رطوبت چندش انگیز پلشتی ست

و آسمان سرپناهی

تا به خاک بنشیند و

بر سر نوشت خویش گریه ساز کنی.»

عاشقانه / ترانه های کوچک غربت^۹

شرح این معادلات دو مجهولی چندتوانه، کتابی می‌خواهد در حد حماسه‌ی فردوسی و در شأن احمد شاملو که پریشانی‌ها و پشیمانی‌های او خود دفتری است و هنر شعر وی در هر زمینه چندین دفتر و فصل دیگر، و چپ و راست رفتن‌هایش در جاده‌ی ورود ممنوع به خاطر سوگنامه‌های همراهانش با جستن از گل میخ‌ها و رستن از خطر‌ها نیز خود دفتری دیگرست که همه در رسیدن شعر به کمال هنری وی نقشی داشته و او را با سرودن ترانه‌ها و سوگنامه‌ها و غمنامه‌های دل‌انگیز پرورش می‌داده تا «آیدا در آینه» و کتاب‌های بعدی را بیافریند. بی‌هیچ تعارفی اگر قرار به بررسی صورت‌کنگره‌دار منحنی نمایش صحنه‌های زندگی احمد شاملو (ا. بامداد) باشد سخن غم‌انگیز برای گفتن بسیار است ولیکن اگر سخن از زیبایی بیان و آهنگ سخن و اسطوره‌های مربوط به کلام شاملو گفته شود شیرینی و لذتش سیرابی ندارد و هر تشنه‌ای را عطش فرومی‌نشاند.

فراموش نشود که در این شصت‌ساله راه پر نشیب و فراز با وجود برخی نقیضه‌گویی‌ها شعر این هنرمند پرآوازه همیشه در زیر باران پُرطراوت هنر می‌روید و می‌بالد که این همه—اگر خدا بخواهد—در سفره‌ای گسترده و شورآگین چیدنی است و کتابی مفصل نوشتنی تا بدانیم احمد شاملو چه می‌گوید؟—وقتی که به کامیار شاپور می‌گوید:

«روزی ما دوباره کبوترهای مان را پیدا خواهیم کرد

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت...»

□

و من آن روز را انتظار می‌کشم

حتی روزی

که دیگر نباشم.»

۱۳۳۴، افق روشن / در جدال با خاموشی^{۱۰}

روانش شاد باد! یعنی امروز که ما در غیاب او به داوری می‌نشینیم و قصد خرده‌گیری بر کارهای تحقیقی او را داریم.

۳) روایت شاملو در قیاس با دیگر پژوهشگران

چاپ سوم افسانه‌های هفت‌گنبد در سال ۱۳۷۹ شمسی در تهران از سوی انتشارات نگاه با همکاری انتشارات زمانه منتشر شده است با روی جلدی به عنوان زیر: «نظامی گنجه‌ای، روایت: احمد شاملو، افسانه‌های هفت‌گنبد» و در صفحه‌ی اول پس از روی جلد عنوان را به صورت زیر نوشته‌اند: «نظامی گنجه‌ئی. افسانه‌های هفت‌گنبد، روایت احمد شاملو.»

شاید هر خواننده‌ای همانند نگارنده‌ی این مقاله با دیدن روی جلد و «روایت احمد شاملو» چنان گمان ببرد که زنده‌یاد احمد شاملو این افسانه‌ها را به نثر روایت کرده است، لیکن پس از صفحه‌ی فهرست بی‌هیچ مقدمه و توضیحی در یک صفحه نوشته شده: «تولد شهزاده بهرام...» و در صفحه‌ی بعد نوشته‌اند:

۱

گوهر آمای گنجخانه‌ی راز

گنج گوهر چنین گشاید باز

که: آسمان را ترازوی دو سر است

در یکی سنگ و در یکی گهر است ...

کتاب این چنین شماره می خورد و ابیاتی از این سوی تا آن سوی هفت پیکر نوشته می شود تا می رسد به صفحه‌ی ۳۲۰، یعنی «نظامی گنجه‌ای به روایت احمد شاملو» یا «نظامی گنجه‌ئی ...» کتاب شعری است که ظاهراً هفت پیکر نظامی را نقل و ضبط و چاپ کرده اند.

بی آن که کلمه‌ای توضیح بدهند که بیتی یا کلمه‌ای چه معنی دارد! مثلاً به روایت آن هنرمند؛ در آغاز:

روز اول - که صبح بهرامی

از شب تیره برد بدنامی -

کوره تابان کیمیای سپهر

کاگهی بودشان ز ماه و ز مهر،

در ترازوی آسمان سنجی

باز جستند سیم ده پنجمی

خود زر ده دهی به چنگ آمد!

دُر ز دریا، گهر ز سنگ آمد...

راستی جوان امروزی از این ابیات چه می فهمد؟ هر چند که چاپ سوم کتاب نشان می دهد براساس شمارگان این چاپ که پنج هزار است دست کم در سه چاپ، چندین هزار هفت پیکر به دست چندین هزار پیر و جوان رسیده و آن را ورق زده اند و شاید هم خوانده اند!

صریح و بی هیچ قید و بندی می گویم، نه شعر هفت پیکر نظامی گنجه‌ای بلکه شعر شاعر زمان ما نیز برای بسیاری از جوانان ما مبهم است، شعر «هاملت» را در مجمعی دوستانه، برای دو تن از جوانان عزیزانم می خواندم که یکی مهندس برق و اهل منطق ریاضی بود و آن دیگری از دوستان ارادتمند جدی شعر شاملو و کارشناس هنر موسیقی، خواندم و رسیدم به دو سه کلام موزون و مخیل زیر.

پدرم مگر به باغ جتسمانی خفته بود

که نقش من میراثِ اعتمادِ فریبکار اوست

و بسترِ فریب او

کام گاهِ عمومیم ...

ناگهان از مهندس برق پرسیدم: چه می گوید؟ - گفت: لطفاً دوباره بخوانید. خواندم. با صداقت تمام گفت: من نمی فهمم. برگشتم به کارشناس هنر - که جوانی واقعاً تیزفهم است - گفت: حواسم آنجا نبود و خنده‌ای زد. گفتم: یک بار دیگر بخوانم؟ - گفت: قبلاً دو سه بار دیگر خوانده‌ام، ظاهراً گله مند است، «جتسمانی» یعنی چه؟ شرح دادم.

بحث شروع شد و سرانجام مهندس برق گفتند: «آقای شاملو مگر بدیل خاقانی است که این واژه‌ها را به کار می برد! و دیگری گفت اما انصاف دهید که زیبا و به جا و خوش به کار می برد. تعارف نیست و این هم گفتنی است یکی از عزیزان دانشجویان کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی که خود نیز مدعی شاعری است روزی - دو سه سال پیش - با خوشحالی و با ابروان گشاده وارد اتاقم شد که شعر تازه‌ای از شاملو آورده‌ام. به خاطر ندارم کدام شعر بود. گفتم: بخوان. با آهنگی دلنشین و خوش می خواند و آب لذت از گوشه‌های لبانش می چکید. شعر را خواند و تمام کرد.

گفتم: بسیار عالی است ولیکن می‌دانی چه می‌گویند شاملو؟ مکنی کرد و آرام آرام سرخی از کناره‌های هر دو گوشش نمایان و تا نوک بینی اش سرازیر شد، با تعصبی بیش از اندازه می‌خواست که او معنی نگوید و من نیز بی‌قید و شرط بپذیرم که زیباتر از آن ممکن نیست و اما من نیز با اصرار تمام می‌خواستم ایشان بپذیرند که این شعر وزن ندارد و شاعر بسیار پنهان و پوشیده می‌خواهد بگوید:

«پس از مرگ در زیر خاک از آن دنیای دیگر خبری نیست»، و ایشان این معنی را قبول نداشتند. با این مقدمه باید گفت که منظومه‌های احمد شاملو نیازمند شرح است و باید عیناً و بی‌هیچ تحریف و تغییری چاپ بشود و اگر یکی در صدد نشر آنها برمی‌آید برای نکته‌های مبهم، گزارشی بنویسد، همچنان که این کار شرط نشر همه‌ی آثار ادبی هنرمندانه است. گفته شد که هر کس عنوان کتاب «افسانه‌های هفت گنبد، به روایت احمد شاملو» را ببیند گمان می‌برد که این افسانه‌ها را شاعر به نثر ساده نوشته است تا مردم از جریان افسانه‌ها آگاه باشند. در حالی که زنده‌یاد شاملو در آغاز جوانی و بی‌هیچ ممارستی در کار تصحیح و تحقیق و احتمالاً در دوران ناآگاهی از معانی دشوار ابیات پوشیده در کنایات و استعارات نظامی گنجه‌ای به گفته‌ی حافظ: «دست به کاری زده که غصه سرآید» و تقریباً می‌توان گفت متن هفت پیکر نظامی را عوض کرده است. چنان که نظامی در سرآغاز داستان بهرام گور می‌گوید:

جُست جایی فراخ سار بلند
ایمن از گرمی و کُزاز و گزند

شاعر عصر ما بی‌آن که بداند «فراخسار» یعنی چه و «کُزاز» با چه زحمت و مصیبتی از استخوان‌های شکسته‌ی ۱۴ نسخه‌ی خطی شکسته‌بندی شده و به این صورت درآمده است، آن‌ها را به سادگی تغییر داده و یا معلوم نیست از کجا آورده و از کدام نسخه‌ی چاپی یا خطی آن بیت زیبا را به صورت نازیبا و بی‌معنا زیر نوشته است:

جست جای فراخ و ساز بلند
ایمن از گرمی و گداز و گزند

(صفحه‌ی ۱۲)

نظامی گفته:

چابکی چرب دست شیرین کار
سام نسلی و نام او سمنار

(بیت ۶ / بند ۱۰)

شاعر ما نوشته‌اند:

چابکی چرب دست و شیرین کار
سام دستی و نام او سمنار ۱۱

بحث نمی‌کنیم که سمنار با سمنار چه فرقی دارد؟ و «جزای سمنار» چه دستانی است! و اما این گشتگی‌ها در روایت شاملو این شاعر و هنرمند نستوه ما تا آخر کتاب ادامه داشته است که می‌توان گفت: «درایت است نه روایت». البته این جا این سخن نیز گفتمی است که: «هیچ منافاتی ندارد شاعری، محقق و یا محقق‌ی شاعر بوده باشد» اما «تغییر دادن متن شعر و نوشته‌ی کسی بی‌گمان گناه و ناخوشایند است حتی اگر درست‌تر و زیباترش بکنند و حتی اگر این کار به دست هنرمندی بی‌مانند به سر آید.»

برای اثبات این قضیه کافی است بگوییم که کلمه‌ی «کُزاز» بیانگر فرهنگ طب نظامی گنجه‌ای است و این کلمه ساعت‌ها زحمت داشته است تا فهمیده شود در ۱۴ نسخه‌ی خطی چه بلاهایی بر سر آن آمده است

و «سام نسلی» نشانگر تاریخ باستانی ما از دیدگاه شاعر است و بالاتر از همه «تحریف» ناپسند و جرم است و هیچ حرفی نیست و کسی رخصت نمی دهد که در شعر شاملو، پدر به جای برادر بنشیند و یا یکی بگوید به جای، «خواهر»، کلمه‌ی مادر با پدر بیشتر مناسبت دارد، یا «زندانم» و «صلیبش» بهتر است، که می گوید:

«من چنین ام. احمق شاید!

که می دانم

که من باید

سنگ های زندان ام را به دوش کشم

به سان فرزند مریم که صلیب اش را،

و نه به سان شما

که دسته ی شلاق دژخیم تان را می تراشید

از استخوان برادر تان

و رشته‌ی تازیانه‌ی جلاذتان را می بافید

از گیسوان خواهر تان

و نگین به دسته‌ی شلاق خودکامه گان می نشانید

از دندان های شکسته‌ی پدر تان!

(صفحات ۱۲ و ۱۳ در جدال با خاموشی / تا شکوفه‌ی سرخ یک پیراهن)

حتی به نظر من «خودکامه گان» را که شاعر خود به این شکل نوشته، نباید صحیح و به صورت «خودکامگان» بنویسیم. چون این گونه نوشتار نشان می دهد که شاعر هنرمند ما - احتمالاً - با مقدمات زبان‌شناسی میانه‌ای ندارد و نمی خواهد بپذیرد که حرف «گ» در اصل «ک» بوده، در آخر کلمات افتاده و به فتحه بدل شده است که با «ه» نشان داده می شود (خودکامه) و در وسط مانده (به شکلی که دیده می شود) و این واقعه در همه‌ی آثار شاعر هنرمند رخ داده است یعنی زنده‌گی به جای زندگی... و شاید هم وی به این گونه رسم الخط عشق می ورزد.

در هر حال این اصل پذیرفتنی است که:

«بکشیم خود نوشته‌ی یک شاعر و یک نویسنده را عیناً ضبط بکنیم.»

و اما درباره‌ی «افسانه‌های هفت گنبد» به روایت احمد شاملو و مقدمه‌ی آن سخن با کلامی از جبران خلیل جبران، شاعر بلندآوازه و حافظ شیرازی جهان، چنین آغاز می شود:

«آن گاه از میان دادرسان شهر یکی گام پیش نهاد و او را گفت: با ما از جرم و جزا بگو.

و او این چنین در سخن آمد:

گاه چنان افتد که روح شما در باد آواره شود

و هم بدان هنگام، تنها و سرگردان و بی پناه به ارتکاب خطایی دست یازید که دیگران را بیازارید و خود را نیز.»

(جبران خلیل جبران / کتاب پیامبر، ص ۶۳)

نمی دانم چه سالی بود و کدام انتشارات؟ در دکانی رو به روی دانشگاه تهران، کتاب حافظ شاملو را دیدم که با جلدی نفیس و کاغذی اعلا و حرفی زیبا چاپ شده بود. شاید بیست دقیقه بیشتر در متن خوش این

اثر نفیس خیره شدم و از جای نجنبیدم. با آهی کوتاه برجای خودش گذاشتم، مکثی کردم و دوبار به قصد خرید برداشتم و باز برجای خود گذاشتم و از آن دکان کتاب فروشی بیرون آمدم در حالی که غرق در اندیشه بودم که ای کاش استعداد خداداد احمد شاملو با من بود تا به زبان شعر می‌گفتم آن چه را که در پیاده‌روهای دانشگاه تهران، از مغزم جاری می‌شد و در عالم بی‌خیالی از زیر زبانم می‌گذشت. شاملو مردی بی‌باک و جسور بود و شعرهایش با عفتی تمام - البته آن چه من خوانده‌ام - بگذار من هم مانند شاملو با صداقت حرف دلم را بگویم به گفته‌ی نظامی گنجه‌ای:

دانم که سخن نگفته بهتر
وین گفته که شد نهفته بهتر
لیکن به حساب کاردانی
بی‌غیرتی است بی‌زبانی

لیلی و مجنون

شعر که رشته‌ی کار من نیست، بهتر است به نثر و سخن بی‌وزن و قافیه و اما خیلی ساده بگویم: «چه می‌شود! بگذار او هم بنویسد. سازنده باشیم نه بازنده، حافظی بنویسیم بهتر و درست تر و به نوشته‌ی خود حافظ شیراز نزدیک‌تر، هرگز محکوم نکنیم، این کتاب خیلی کمتر از حافظ مرحوم علامه‌ی عبدالوهاب قزوینی دست خوردگی دارد. آن مرحوم خود گفته و نوشته «عیناً و کماً و کیفاً از روی نسخه‌ی مرحوم خلخالی برداشته» و مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی بیشتر از چهارصد کلمه در چهارصد غزل از خود ساخته چنان که به جای «سماع»، «سرود» نوشته و زیباتر کرده:

سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

و اما این زیبا نادرست است چون همه‌ی نسخه‌های خطی به جای مانده از سی سال بعد از زمان حافظ یک‌دست و هم‌آواز نوشته‌اند:

در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ

سماع زهره به رقص آورد مسیحا را

و این ۱۴ نسخه‌ی خطی را علامه‌ی فقید مجتبی مینوی به یک‌جا جمع کرده و زنده‌یاد استاد دکتر پرویز نائل خانلری به چاپ رسانده و در دسترس همه است، چهارصد کلمه‌ی از خود ساخته کم نیست، افزون بر آن هزار کلمه بیشتر انتخاب بر اساس ذوق سلیم - نه سقیم - دارد ۱۲ و ده‌ها بیت با تخلص حافظ ساخته و یک صد غزل بیشتر از دیگران در آن دیوان انداخته!؟ و کار مرحوم عبدالرحیم خلخالی هم بی‌سابقه نیست، نسخه‌ی خطی کاتبی به نام جعفر حافظ (به تاریخ ۸۲۲ هـ ق) در کتابخانه‌ی طوپقاپوسرای اسلانبول به شماره‌ی روان ۱۴۲ / ۹۴۷ صحیح و سالم موجود است که حافظ جعفر حافظ است نه حافظ لسان‌الغیب شمس‌الدین محمد شیرازی - رحمة‌الله علیه - و آن هم حافظ قزوینی و خلخالی است و این هم حافظ هنرمند شاعری به نام احمد شاملو، و این حافظ‌ها و حافظ نام‌ها - بی‌هیچ شک و تردیدی حافظ را با خود به خانه‌ها می‌برند. اگر چه حافظ می‌گفته: «کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم.» راستی چند هزار جوان عصر ما به عشق شاملو و به خاطر نام شاعر این حافظ شاملو، را خریده و خوانده‌اند؟ اگر یکی انگشت بر روی این کلام بگذارد که تحریف و تصحیف را رواج ندهید، خواه‌م گفت: راست می‌فرمایند اما بهتر است بروند مطالبی را که در مقدمه‌ی حافظ نوشته‌ام بخوانند و همه‌ی حافظ‌های مرحوم قزوینی و آن دیگران را - اگر منطق تعلیقات را پذیرفتند - غلط‌گیری بفرمایند. ۱۳ و من هرگز کار تحقیق زنده‌یاد شاملو را تأیید نمی‌کنم، این رشته‌ای باریک‌تر از عقل است. گفته شد که: هیچ منافاتی نمی‌بینیم در این که شاعری، محقق یا زیبانویس و موسیقی‌دان هم باشد و یا محقق، شاعر یا موسیقی‌دان و زیبانویس. اما

بر آن باوریم که دو هندوانه در یک دست گرفتن و داشتن بسیار سخت است، حتی از شمار ما کسانی که شغل شاغل دولتی داشتند به عمق دریای تحقیق نرسیدند و خود بهتر از همه می دانند و گفتنی نیست که وضع چیست؟

کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست

حافظ

در هر حال هفت پیکری که زنده یاد شاملو نوشته و یا روایت کرده روایت از درایت خود اوست و روایت نظامی گنجهای نیست و اگر از نظر تحقیق و تصحیح به آن بنگریم هیچ ارزش تحقیقی ندارد و اما خواندنی است. این روایت سیصد و چند صفحه ای به قلم احمد شاملو مقدمه ندارد و معلوم نیست این ابیات را از کجا نوشته است.

البته چاپ اول که شاید پنجاه و دو سال پیش چاپ شده (۱۳۳۲ ش) مقدمه داشته و درباره ی آن سخن کوتاهی هست که گفته خواهد شد و اما در این جا روایت دیگری هست که گفتنی است:

به خاطر ندارم بی یاد مرحوم وحید دستگردی در کنگره ای در درون و یا بیرون کشور درباره ی نظامی گنجهای سخن گفته باشم و یا در کلاس درس تحقیق نظامی و خاقانی، جلسه ای از سخن گفتن هایم را بی نام خدا و بی یاد شادروان حسن وحید دستگردی آغاز بکنم که آن مرد پیشرو نظامی شناسی در ایران و ناشر نخستین ده ها متن منظوم دیگر بود. لیکن به یاد دارم که در اوآن جوانی و تحصیلات دوره ی کارشناسی ارشد در دانشگاه تبریز و بعد در آغاز دوران تدریس در آن دانشگاه یکی دو مقاله برای خرده گیری از کارها و شرح های مرحوم وحید دستگردی نوشته ام و به خاطر ندارم از آغاز کار تحقیق و تصحیح و توضیح آثار نظامی - که سی سالی می گذرد - در جایی یا نوشته ای بر کارهای آن مرد بزرگوار اعتراضی بکنم و زبان باز گشایم، مگر در مشهد به یکی از استادان عزیز گرانقدر که گفته بودند و در روزنامه ها نوشته شده بود «هم اکنون بهترین متن و شرح از آن مرحوم و وحید دستگردی است.» (نقل به معنی شد عین کلام ایشان نیست)، خصوصی سه چهار بیت از مخزن الاسرار را خواندم و گفتم معنی و متن این ها را در متن مصحح و مشروح وحید دیده اید و می دانید چیست؟ گفتند: نه، ندیده ام. گفتم: پس نخوانده و ندیده داوری نفرمایید، از قول شما در فلان نشریه ی دولتی و رسمی چنین نوشته بودند...

اکنون نه به خاطر دفاع از شاملو، بلکه صرفاً به خاطر آن که احساس می کنم در نیم قدمی سفر خوش از تنگنای رنجبار این جهان فانی هستم، حرمت حقیقت دانایی را بسیار ساده و بی ریا و آشکار می نویسم و از عهده برمی آیم که:

«مرحوم حسن وحید دستگردی نیز برای شش دفتر پنج گنج نظامی گنجهای بیشتر از یک صفحه و نیم مقدمه نوشته که هم اکنون پیش روی من است (چاپ سوم ۱۳۴۳ شمسی هجری) و در پایان صفحه ی (الف) و آغاز صفحه ی (ب) با شجاعت و صداقت تمام نوشته است.

[... پس بدین سبب ما اصح نسخ را متن و صحیح را حاشیه و غلط و اشتباه مسلم را به کلی ترک کردیم و در تشخیص اصح و صحیح و غلط حکمیت با ذوق سلیم بود و بس. و هرگاه لغزشی رفته باشد کثرت مشغله و فراهم نبودن اسباب در پیشگاه خداوندان ادب عذر خواهست ...]

خاکش پر نور و روانش از ما خشنود باد که خود به صراحت و با مردی و مردانگی تمام گفته است «کثرت مشغله و فراهم نبودن اسباب.»

و این بدان معنی است که اگر امروز ما از برکت فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان و انستیتوی

خاورشناسی باکو در سال‌های پیش از ۱۹۶۰ میلادی، دوازده نسخه‌ی خطی قدیم موجود در کتابخانه‌ها و موزه‌های لندن و پاریس و لنین‌گراد و دیگر جاها را در پیش‌رو داریم و از روی دو نسخه‌ی ۷۶۳ و ۷۶۶ ه.ق پاریس و لندن و نسخه‌ی خطی مرحوم حاج حسین نخجوانی نگهداری شده در کتابخانه‌ی ملی تبریز (به خط اسماعیل محمود ۷۵۴ ه.ق) به داوری می‌نشینیم. این نسخه‌ها را شادروان حسن و حید دستگردی - طاب‌ثراه - در اختیار نداشتند است. و بیشتر از آن چه کرده نتوانسته است، همچنان که ما نیز نتوانسته ایم و نمی‌توانیم. بسیاری از دانشجویان دوره‌های عالی دانشگاهی، مخصوصاً عزیزانی که پایان‌نامه‌های ایشان تحقیق در آثار نظامی گنجه‌ای بوده، همه یک دل و یک زبان این سؤال را بیست سال بیشتر است تکرار می‌کنند.

«این همه غلط در متن و مخصوصاً معنی ابیات نظامی در حاشیه از کجا آمده است؟»
و من در خلوت - نه در جلوت - چنین می‌گویم:

اولاً این همه نیست بلکه از ۱۰ بیت بی‌گمان ۹ بیت صحیح است و یا برابر اکثریت نسخه‌های متأخر است؛ و شما سازنده باشید نه بازنده. کار من هم بی‌گمان غلط دارد، بگردید و پیدا کنید اگر چه هفت سال تمام شغل شاغلی - حتی تدریس - نداشتیم و در زیر زمین خانه‌ای در مارالان تبریز از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ خود را زندان کرده به کار تصحیح و توضیح آثار نظامی پرداخته‌ام، - و خدامی داند و دوستان و خویشاوندانم که روزی ۱۶ ساعت کار می‌کردم. باز پنج گنج نظامی را وقتی که برای چاپ دوم به مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر می‌سپردم و تجدیدنظر کلی کرده بودم دل‌نگران بودم و هستم ولیکن می‌گویم راهی است رفته‌ایم و هموار کرده‌ایم، آیندگان می‌آیند هموارترش می‌کنند.

و اما درباره‌ی حواشی کار مرحوم و حید اغلب می‌گویند که از ۱۰ بیت ۹ بیت آن نادرست معنی شده است، باید بگویم چنین نیست، بلکه بسیاری از حواشی ضعف تألیف دارد و آن هم به خاطر آن است که حواشی غلط و مبهم و ضعیف از خود شادروان حسن و حید دستگردی نیست اگر چه خود اشاره‌ای نکرده‌اند لیکن نظامی‌شناس جوان معاصر - و دوست فاضل من - آقای علیرضا قوجه‌زاده به سند مستند در تحقیق جامع «شروح مخزن الاسرار» دریافته و ذکر کرده‌اند که بیشتر این حواشی ضعیف از شرح محمد قوامی بلخی (قرن هشتم) نقل شده است^{۱۴}. در هر حال کار تحقیق وسیع و همه‌جانبه و مسؤولانه‌ی این مرد بزرگ - یعنی روانشاد حسن و حید دستگردی - در سینه‌ی تاریخ ادبیات معاصر ضبط است و ماندنی است. با این مقدمه است که از بازگویی تحریفات و تغییرات متن آن بزرگوار لب بسته‌ایم و درباره‌ی نادرستی‌های قابل توجه «افسانه‌های هفت گنبد» زنده‌یاد احمد شاملو (۱۳۰۴ - ۱۳۷۹) نیز چیزی نمی‌گوییم و اگر کسی در مورد این متن علاقه مند باشد می‌تواند به متن هفت پیکر چاپ انتشارات توس - فعلاً - و نشر امیرکبیر - در آینده‌ی نزدیک - مراجعه کرده نادرست‌ها را درست بنویسد.

و اما عیب بزرگ این روایت یعنی روایت احمد شاملو با عنوان «افسانه‌های هفت گنبد» حذف بخش بزرگی از هفت پیکر نظامی است و مخصوصاً حذف هشت منظومه‌ی بدیع از مقدمه‌ی این مثنوی زیبا که ماجرای تمنای محرمانه‌ی نظم این مثنوی از سوی همسر کرپه‌ارسلان و ارملان پادشاه مراغه از آن جمله است و زنده‌یاد احمد شاملو مناجاتی را از اول مثنوی حذف کرده که با این بیت زیبا آغاز می‌شود و خواندنی است:

ای جهان دیده، بود خویش از تو

هیچ بودی نبوده پیش از تو

همچنین نعت‌های رسول اکرم (ص) و «معراجنامه»ی زیبا و بی‌بدیل آن حضرت را با «سبب نظم کتاب»، «دعای پادشاه سعید»، «در خطاب زمین بوس»، «ستایش سخن» و «نصیحت فرزند خویش» بی‌هیچ ذکر علتی نوشته است در حالی که شاعر عصر ما، می‌توانست ابیات ساده و زیبایی هفت پیکر را از این هشت منظومه‌ی شش صد بیتی نقل بکند تا مردم بدانند شاعر چه باورهایی داشته‌است و چه قدر صمیمانه با خدای خویش نجوا کرده و یا با چه مهارتی با پادشاه درباره‌ی کتاب خویش سخن گفته است؟

چون اشارت رسید پنهانی
از سر پرده‌ی سلیمانی
برگرفتم چو مرغ بال گشای
تا کنم بر در سلیمان جای
در اشارت چنان نمود برید
که هلالی بر آور از شب عید...
جبرئیل - نه جنی قلمم -
بر صحیفه چنین زندر قلمم

ای دل از این خیال سازی چند
به خیالی خیال بازی چند
از سر این خیال درگذرم
دور به زین خیال‌ها نظرم...

این ابیات سیرشدنی نیست ولیکن درازناک است و سخن نیز با همه‌ی کوتاه کردن هایش به درازا کشیده است و اما مقدمه‌ی چاپ اول از هفت پیکر به روایت شاملو، نظرهای بسیار ناپخته‌ای است درباره‌ی اثر بی‌همتای نظامی و حتی شعر و شاعری که دست آورد دوره‌ی جوانی شاملو و مخصوصاً زمانی است که او با خود می‌اندیشیده این فرهنگ واقعاً معنا و مفهومی ندارد. به حرمت هنر این شاعر هنرمند و رنج‌های راهش و خدمات گرانقدرش به فرهنگ شعری ایران زمین در عصر حاضر از ذکر آن مقدمه و نقد آن صرف نظر می‌شود و به یقین - و بی‌هیچ تردیدی - باید گفته شود که زنده یاد احمد شاملو در دوره‌ی کمال بلوغ هنری خویش - همانند ده‌ها مورد دیگر - به سستی و نادرستی آن مقدمه پی برده و خود به حذف آن رأی و دستور داده‌است و گرنه هیچ سخنی در آن گفته نشده است تا از سوی کسی حکم حذف صادر بشود.

۴) پایان سخن

در پایان انصاف باید داد که اگر حافظ مرحوم علامه قزوینی از روی نسخه‌ی خلخالی نوشته شده و کاتب ناشناخته‌ی خلخالی بسیاری از کلمات و ابیات را از خود ساخته و یا اگر زنده یاد احمد شاملو حافظی زیباتر و با توالی ابیاتی سنجیده‌تر - به نظر و سلیقه‌ی شاعرانه‌ی خود - برای مردم فارسی زبان آراسته و در اختیار مردم گذاشته است و همچنین مرحوم حسن وحید دستگردی برای ضبط صادقانه‌ی آثار نظامی گنجه‌ای و شرح و توضیح ابیات آن‌ها به هر شیوه‌ای همه‌ی عمر خویش را داده و باز زنده یاد شاملو در دوره‌ی جوانی، هفت پیکر نظامی را پیراسته و با ساخته‌ها و برگشتگی‌های بسیار کمتر از متن مرحوم وحید - و دیگران - به خانه‌های مردم فرستاده و بسیاری از جوانان ما را با حافظ و نظامی آشنا کرده است، مردم و فرهنگ این آب و خاک برای همیشه و امدار ایشان است و همه در زنده نگه داشتن زبان شیرین و دلنشین فارسی و فرهنگ ایرانی نقشی بزرگ داشته‌اند که خاکشان پرنور و روانشان از ما خشنود باد. سخت‌گیری در این مورد استثنایی اگرچه ناپسند نیست ولیکن تعصب بیش از حد نیز جهل و نادانی است و بیت مولانا محمد بلخی از دیدگاه هر فلسفه‌ای خردمندانه‌تر و پسندیده‌تر است که می‌فرماید:

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تاجینی کار خون آشامی است

و چه قدر زیبا و نمکین گفته است زنده یاد شاملو آن جا که درباره‌ی همین تعصب در تحلیل تاریخ هخامنشیان بر او شاخ و شانه می زده اند:

«خوب! آقا جان! اگر شاهنامه بلدی، اگر خواندی، چرا به من فحش می دهی؟ بنشین و ثابت کن که این درست نیست. ما که دعوا نداریم. بحث ما همین است. حرف من دقیقاً این است که با تعصب برخورد کردن با مسائل هیچ مسأله‌ای را حل نمی کند. فقط مشکلات تازه‌ای را ایجاد می کند. من واقعاً دیدم بسیاری از کسانی که این هیاهو را راه انداختند - هیاهوی بسیار برای هیچ - فقط برخورد تعصب آمیز می کردند. در حالی که مشکل ما این است که چرا باید برخورد تعصب آمیز با مسائل صورت گیرد.»^{۱۵}

احمد شاملو درباره‌ی نظامی گنجه‌ای پیشرو اصالت هنر در شعر فارسی نظری داده است که پنج گنج وی خود فرهنگستان زبان فارسی است و هنوز دست نخورده و ناشناخته مانده است - همانند شعر شاملو -، شاید خواندن نظر شاملو برای نگارنده بسیار غم انگیز باشد که جوانی را روی تحقیق نظامی به نیک بختی از دست داده‌ام و پس از هفت سال صرف عمر بر سر این کار در زیرزمین خانه‌ای در تبریز به آینه نگاه کرده و بر سر خود موهای سیاه را سفید دیده‌ام. عین گفته‌ی شاعر و اندیشمند عصر را از صفحه‌ی ۱۰۸ کتاب محمد قراگوزلو نقل می کنم:

«شما فکر می کنید نظامی، خسرو و شیرین را در چه مدتی نوشته است؟ ظرف چند ماه یا چند سال؟ با هر قصه‌ای می توان به اصطلاح شعری را شروع کرد، نصفش را امروز قبل از ظهر، بعد ناهار، بعد غروب و چندی دیگر و بقیه اش را هم گذاشت برای هر وقت که فرصتی دست داد. این دیگر شعر نیست. فقط تکنیک و تسلط بر زبان است. هر چند که ظرافت‌هایی هم ممکن است داخل آن مشاهده شود، اما شعر ناب نیست، شعر هم قاطی دارد...»

پاسخ به این گفته موضوع مقاله‌ای مفصل است تا گفته شود که آن «هر وقت فرصت دست داد» وقتی است که شعر می جوشد و ای بسا روزها به سراغ شاعر نمی آید و این که شاملو می گوید: «هر چند ظرافت‌هایی هم ممکن است داخل آن مشاهده شود» باید گفت که این ظرافت‌ها در همه‌ی ابیات آثار نظامی دیده می شود، سخن به درازا می کشد و گر نه از متن خود مثنوی خسرو و شیرین به تفصیل شرح می شد که چرا می گوید:

بیا گو شب بین کان کندم را	نه کان کندن بلی جان کندم را
به هر در کز دهن خواهم بر آورد	زنم پهلو به پهلو چند ناورد
به صد گرمی بسوزانم دماغی	به دست آرم به شب‌ها شبچراغی
فرستم تا ترازو دار شاهان	جو چندم فرستد عذر خواهان
به بی وزنی به بی وزنان دهم گنج	جفا بر گاو، گردون نالد از رنج
بلی خر مهره چون در ده نباشد	ازو جز دام و دد فربه نباشد...
ز هر کشور که بر خیزد چراغی	دهندش روغنی از هر دماغی
گر این جا عنبرین شمعی دهد نور	ز باد سردش افشانند کافور
به شکر زهر می باید خریدن	پس هر نکته دشنامی شنیدن...

خسرو و شیرین

چون می دانم که احمد شاملو نمرده است و هرگز نمی میرد و هم اینک در دل‌های بسیاری از اهل عشق و ادب و آگاهی زنده است، می گویم:

شاعر! نظامی هم مانند تو، به شکر زهر خرید و پس هر نکته دشنامی شنیده است. شاعر ستم ستیز عصر ما! یک لحظه بیندیش در قرن ششم هجری (هشت صد سال پیش) نظامی گنجه ای در گوشه ای خانه اش نشسته، درست مانند شاملو با دلی چون دل مادر موسی، شاهان را که فرمانروا و خداوند جان و مال و عرض مردم بوده اند: «بی وزنان» و در کنایه ای خشم آگین تر «گاو» خوانده است و وزیران و دبیران صاحب دیوان ایشان را «گردون» یعنی آرابه گفته است. شاعر محبوب جهانی! یک لحظه عنایت کن:

به بی وزنی به بی وزنان دهم گنج جفا بر گاو و گردون نالد از رنج

یعنی بی آن که گوهرهای شعر و گنج هنرم را وزن بکنم به مردمی بی وزن می دهم؛ و در زمان نظامی برای ماندگار بودن آثار و کتابت آن از سوی زیبانویسان - و حتی برای زنده ماندن - شاعران آثار خود را به شاهان پیشکش می کردند و صدالبته در این مورد استثنائاتی هست^{۱۶}. و این که می گوید «جفا بر گاو، گردون می برد رنج» انصاف دهید که چنین سخنی را در تاریخ ادبیات ما کمتر کسی توانسته است بگوید و این کلام «شعر هم قاطی (آمیخته) دارد» را نظامی خود در یک منظومه یا منصوبه ی صدبیتی گفته است که در هر بیتی از ابیاتم طلسمی بسته ام و همیشه ابیاتم از دیگران شناخته می شود:

طلسم خویش را از هم گسستم به هر بیتی طلسمی باز بستم
بدان تا هر که دارد دیدنم دوست ببیند مغز جانم را درین پوست

□

نظامی نیز کاین منصوبه خوانی نظامی نیز کاین منصوبه خوانی
نهان کی باشد از تو جلوه سازی که در هر بیت گوید با تو رازی
پس از صد سال اگر گویی کجا او زهر بیتی ندا آید که ها او

شاعر همیشه زنده! نظامی نیز همانند تو جلوه سازی کرده است و من این سخن را می گذارم بماند و باداد و انصاف - اگر خدا بخواهد - می خواهم کتابی بنویسم در نقد هنر شعر سفید چون کبوتر تو و گزارش اندیشه های جهانی و انسان دوستانه ی تو، آن جا این سخن ها آسان تر و گسترده تر خواهد بود، البته اگر عمری باقی باشد و گفتنی نیست که چرا؟! - و اما گفتنی دو بیتی از نظامی است که آشنای شعر احمد شاملو گمان می برد اندیشه و سخن از شاملوست ولی قلم را الیاس پسر یوسف در قرن ششم تراشیده و نوشته است.

به وقت زندگی رنجور حالیم که با گرگان وحشی در جوالیم
به وقت مرگ با صد درد و حرمان ز گرگان رفت باید سوی کرمان

□

نظامی بس کن این گفتار، خاموش چه گویی با جهانی پنه در گوش!
شکایت های عالم چند گویی بپوش این گریه را در خنده رویی

خسرو و شیرین

و من وقتی در داوری احمد شاملو، می اندیشم که درباره ی خسرو و شیرین نظامی کرده است پس از سی سال کار بر روی آثار نظامی گنجه ای با فروتنی تمام در برابر حقیقت به صراحت می گویم: «نادرست و نابه جا نمی گوید شاملو، گفته ی او اندیشدنی است همانند همه ی گفته های شاملو و اما با شتاب تأیید و تصدیق کردنش ممکن نیست و کار همه هم نیست». این بحث پایان ندارد و ناگزیر سخن را با شعری کوتاه از زنده یاد احمد شاملو به پایان می برم، در حالی که ایمان دارم از هر شعری پیش چشم می آورم هزاربار زیباترش می بینم و نمی دانم چرا با ابیاتی که از نظامی در این آخر نوشتم هم معنی می دانم و از آن

هم عمیق و خوش تر؟

طرح

برای پروین دولت آبادی

شب

با گلوی خونین

خوانده ست

دیرگاه.

دریا

نشسته سرد.

یک شاخه

در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد.

نامش بر سر زبان ها و شعرش در سینه ها ماندگار است ، و چنین یادا همیشه زنده یاد احمد شاملو .

۱. دینی یا کسره (dini)، دَینی (deyni) صحیح است به معنی وامی و تعهد و مسؤولیتی .
۲. در جدال با خاموشی ، گزیده‌ی شعرهای احمد شاملو ، چاپ دوم ، ۱۳۷۹ ، انتشارات سخن ، تهران ، ص ۲۸۰ .
۳. کتاب در جدال با خاموشی ، ص ۲۶ ، چاپ دوم ، انتشارات سخن ، تهران ۱۳۷۹ (سال درگذشت شاملو).
۴. اگر در این مقال برای ابیات نظامی صفحه و نشانی داده نمی شود ، به خاطر آن است که آثار نظامی به تحقیق و تصحیح و توضیح نگارنده‌ی مقاله در انتشارات توس چاپ شده بود ، نایاب شد ، اینک در انتشارات امیرکبیر با تجدیدنظر و شرح مجدد زیر چاپ است . تا خدا چه خواهد؟
۵. انتشارات بنیاد فرهنگ (۱۱) / ۱۳۴۵ تهران / ص ۷۴ .
۶. مثنوی ، چاپ علاءالدوله ، ص ۴۱ / بیت ۱۱ .
۷. کلیات شمس تبریزی ، امیرکبیر ، ۱۳۵۵ ، ه.ش . تهران / ص ۶۴ .
۸. صفحه‌ی ۵۲ / در جدال با خاموشی .
۹. همان ، ص ۴۰۷ .
۱۰. همان ص ۹۸ .
۱۱. سمنار نیز در نسخه های خطی آمده «جزء سمنار» معروف است ، اما نظامی آن را «سمنار» می دانسته و سمنار نوشته است .
۱۲. این بحث موضوع دفتری مفصل است که نگارنده در مقدمه ای- و در یک صد و بیست صفحه- در آغاز غزلیات حافظ نوشته است (نگاه ۱۳۷۹ ، نقد و تصحیح دکتر بهروز ثروتیان).
۱۳. همان
۱۴. مرحوم وحید در کتاب گنجی گنجوی (چاپ علمی) به بهره مندی خویش از مشروح مختلف اشاره کرده و از برخی نام برده است ، لیکن در حواشی صرفه جویی کرده و نام ننوشته است .
۱۵. چنین گفت بامداد خسته ، محمد قراقرزولو ، انتشارات آزاد مهر ، ص ۹۶ .
۱۶. امثال عطار و مولانا و برخی از عرفا که تحت شرایط خاص اجتماعی می زیسته اند و موضوع مقاله ای است .